

شکستن تابوهای ۷۶ و ۹۲ بود که باعث شد بعدها در بازی ایران و بحرین در مقدماتی جام جهانی ۲۰۰۸ جمعی از «روسری سفیدها» به ورزشگاه آزادی راه پیدا کنند. موضوعی که بعدها به مجامع والیبالی و بسکتبالی هم سرایت کرد. انگار جماعتی تشنه این بودند که یک تیم ورزشی نتیجه‌ای غیرعادی کسب کنند و خود را به خیابان‌ها برسانند و با سوت و بوق و کف و هورا به مقامات شهر بگویند که ما چیزی کم نداشته‌ایم. ما همیشه چیزی کم نداشته‌ایم.

خرداد سال ۱۳۹۲ باز موقعیت جذابی برای شادی‌های خیابانی به دست آمد. چند روز بعد از اعلام نتایج انتخابات یازدهم و پیروزی بنفش‌ها، صدها هزار نفر از مردم به بهانه پیروزی فوتبال غرق در شادی و پایکوبی خیابانی شدند. هنگامی که سوت پایان بازی ایران با کره جنوبی به صدا درآمد باز زنان و مردان طالب شادی به خیابان‌ها ریختند. در حالی که آتش‌شان هنوز به سردی ننشسته بود فردای آن روز روابط عمومی فدراسیون فوتبال در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که جشن صعود رسمی به جام جهانی ساعت ۵ روز چهارشنبه در ورزشگاه آزادی برگزار خواهد شد. اطلاعیه‌ای که از آن بوی مژگر سالاری می‌آمد «لازم به ذکر است، در این مراسم تنها آقایان می‌توانند حضور داشته باشند و از خانم‌های علاقه‌مند به تیم ملی درخواست می‌شود تا از آمدن به استادیوم آزادی خودداری کنند!» دقایقی بعد از انتشار خبر منع ورود زنان به ورزشگاه برخی صفحات مجازی طی فراخوانی از زنان و مردان خواستند که در ساعت چهار روز چهارشنبه، یک ساعت پیش از آغاز رسمی مراسم، به در غربی ورزشگاه مراجعه کنند تا با کمک و همراهی هم در این جشن ملی شرکت کنند. در این دعوتنامه‌های مجازی از قول برخی مردان شرکت کننده در جشن اعلام شده بود که آنها خود با زنان و دختران اعضای خانواده‌شان در این مراسم شرکت خواهند کرد و در صورت عدم صدور اجازه ورود به زنان، آنها نیز از حضور در ورزشگاه خودداری خواهند کرد. «هنوز جمله حسی یکی از همان دختران طالب حضور در ورزشگاه یادم هست که در فیس‌بوکش نوشته بود «دیروز خیابان‌ها را فتح کردیم، امروز استادیوم را. جشن ملی بدون زنان هرگز.»

در روز کذایی جشن چند ساعت مانده به برگزاری مراسم در آزادی، اخبار منتشر شده حاکی از حضور زنان در اطراف ورزشگاه بود اما در نهایت یک جشن مردسالارانه بدون حضور دختران برگزار شد. آن روز بخشی از مردان فوتبال دوست از جمله جعفر پناهی کارگردان سینما با دیدن درهای بسته به روی زنان، از ورود به ورزشگاه سر باز زده و به خانه‌شان برگشتند و استادیوم تک جنسیتی آزادی ناگهان بازیکنان تیم ملی را به سینه فشرد که با یک دستگاه اتوبوس به طور مستقیم از فرودگاه به ورزشگاه آزادی رسیده بودند. آن روز برخلاف انتظارها تنها چیزی حدود یک‌پنجم سکوهای ورزشگاه یکصد هزار نفری آزادی جشن صعود تیم ملی به جام جهانی را برگزار کردند. خبرگزاری ایرنا در پی مطلع شدن از راه ندادن خانم‌ها نوشت: «زنان که نیمی از هواداران فوتبال را تشکیل می‌دادند و شب پیش از آن در خیابان‌ها جشن گرفته بودند، امروز حق ورود به ورزشگاه را نداشتند. شماری از آنها تا پشت در ورزشگاه هم رفتند و دست خالی بازگشتند، در صورتی که استادیوم آزادی خالی از تماشاگر بود.»

راستی جشن بعدی کی هست؟ بگویید دل‌مان را صابون بزنیم.

11



فرصت‌هایی با همکاری الهه فوتبال زود زود اتفاق نمی‌افتد.

جرقه شادی‌های خیابانی که با بازی ایران - استرالیا رقم خورده بود تا چند روز منجر به یک همبستگی عجیب ملی شد و در یادها ماند. چند ماه بعد هنگامی که همین تیم در کارزار فرانسه بر خصم رازآلودش آمریکا پیروز شد باز صدای بوق‌ها بلند شد. بار دیگر مردم عشق خیابان و اهل انبساط سر از میدان‌ها و خیابان‌ها درآورده بودند. چیزی که اکنون مسلم شده بود اینکه انگار تابوی ماتم‌زدگی که شاید نوعی ارزش به حساب می‌آمد شکسته شده بود.

نفس شادی‌های عمومی حاکی از پیروزی‌های مهم ورزشی دیگر تبدیل به یک مراسم دنباله‌دار شد. چند روزی پس از انتخابات ۱۳۹۲ و پیروزی بنفش‌ها، آنگاه که تیم ملی فوتبال ایران برای بار سوم به جام جهانی رفت مردم باز خیابان‌ها را مال خود کردند. باز تریبون‌های روشنفکران اسلامی به کار افتاد و چنین تز دادند که «تخلیه هیجان‌های سرکوب شده، غرور و اعتماد به نفس را به مردم برگردانده است.» آنها معتقد بودند «تیم برنده، سمبل ملتی است که اسناداها و نامالییات را با پیروزی در یک مسابقه فوتبال جبران می‌کنند.» آنها به ویژه به مشارکت زنان در شادی‌های خیابانی اشاره می‌کردند و از شکسته شدن انحصار جشن‌های خیابانی مردسالارانه سخن می‌گفتند. چنین شد که پیروزی‌های فوتبالی به لطف عنصر غیرقابل پیش‌بینی بودن و بروز ناگهانی و ناغافل در ماهیت خود، برخی ممنوعیت‌ها را در هم شکست و فرصتی برای بازسازی غرور جمعی پدید آورد. فرصتی که در آن یک دل سیر حرکات موزون بندری از آن شب واجب‌تر بود.

آن نسل دهه هفتادی مگر می‌تواند صدای سوت پایان داور و صعود ایران به جام جهانی فوتبال را فراموش کند که دائم سر بزنگاه‌ها در گوشش وز وز می‌کند؟ هشتم آذرماه سال ۱۳۷۶ به عبارتی نخستین تجربه تماشای دسته‌جمعی شادمانی عمومی برای به هم پیوستگی زنان ضد فوتبال با مردان فوتبالی بود.

مردمی در آمد که بی‌اجازه بیرون آمده بودند و دیوانه‌وار پایکوبی می‌کردند. مردمی که از خاکستر جنگ و فشارهای اقتصادی و اجتماعی آن عصر بیرون آمده بودند برای اولین بار بهانه‌ای برای بروز یک شادی نامحدود خیابانی پیدا کرده بودند و هاج و واج جیغ می‌کشیدند. یک موقعیت غریب نسبتاً دراماتیک و نسبتاً کم‌دی، برای یک ابراز وجود همگانی. مردمی ساده‌پوش و قانع و کمی هم توسری خورده و افسرده حال که تا کنون طعم هیچ کارناوال خیابانی و شادمانی جمعی را تجربه نکرده بود در عرض چند دقیقه، با کف و سوت و هورا و ترانه تمام میدان‌ها و معابر را به دست گرفت. گوش‌هایی که چندان میانه‌ای با اصوات بلند و هنجارشکن نداشت اکنون ناگهان از بوق اتول‌ها در حال کر شدن بودند. برف‌پاک‌کن‌های همیشه ساکت و غمگینی که پای ایستادن از رقص‌های بداهه نوازانه نداشت و باباکرم‌ها بود که در کوی و برزن جاری بود. قنادی‌ها شیرینی‌شان را تمام کرده بودند و برای نخستین بار هیچ شوفر عصبانی از آن کلاف سردرگم ترافیک پایتخت گله‌گی نمی‌کرد. جای آن داشت که خبر شادی ایرانیان در سراسر دنیا پیچیده باشد که پیچید و جالب‌تر آنکه مأمور جماعت نیز در این شادی، خود یک چشم‌شان می‌خندید و تصمیمی برای برخورد مکانیکی با حرکات جلف جماعت وسط میدان را نداشتند. بوسه بود که از کارخانه‌های عاطفی مردم بر گونه برادران ناشناس هموطن می‌نشست و مارچ و مورچ‌هایش کسی را آزار نمی‌داد. یک عده مردمان حیرت‌زده که نه نتیجه را در خواب می‌دیدند و نه تماشای این شادی‌های ناباورانه را، هی چشم‌هاشان را به هم می‌مالیدند و می‌گفتند چطور شده پاترول‌های یشمی کاری با بزن و بکوب‌های تابلو ندارند؟ روشنفکران دوم خردادی البته از این شادی‌های عمومی به عنوان محل تخلیه هیجان‌های جمعی نام می‌بردند و تأکید داشتند که «نترسید، نترسید. بگذارید خالی شوند.» مردم تا سپیده‌دمان توان بازگشت به خانه را نداشتند چون می‌دانستند که چنین

10

بزرگترین و غیرمترقبه‌ترین شادی خیابانی اما بعد از اولین راهیابی تیم ملی فوتبال در بعد از انقلاب به جام جهانی ۱۹۹۸ رخ داد. بعد از آن پیروزی معجزه‌وار بر استرالیا که حتی به ذهن خوشبین‌ترین جادوگرها هم نمی‌رسید شاید جذاب‌ترین توصیف آن روزها از قلم خبرنگار فرانس پرس چکید که در ذهن همه ماند: «شصت میلیون نفری که در لحظه وارد شدن گل غزال تیزپا به دروازه حریف از جا پریدند و زمین از پریدن‌شان سبک شد.» ما آن روزها مجله گزارش هفته را منتشر می‌کردیم. به محض اتمام بازی در خانه وقتی به سمت دفتر نشریه حرکت کردیم چیزی در خیابان‌ها به چشم دیدیم که هیچ رقمه قابل باور نبود. تمام خیابان‌ها به دست مردم شادمان تسخیر شده بود و پرچم‌های ایران در دست بچه‌ها به رقص در آمده بود. اولین ذهنیت این بود که هر کس از خود می‌پرسید اینها خیل جماعت چه کسانی‌اند و چه زمانی تصمیم به این شادی عمومی گرفته‌اند؟ هرگز مثبت‌اندیش‌ترین جامعه‌شناسان نیز حدس نمی‌زدند که عنصر فوتبال بتواند ملتی را چنین تکان دهد. تقریباً همچون آدم‌های حیران و لال از خانه تا روزنامه را پیاده می‌رفتیم و به جوان‌هایی خیره می‌ماندیم که در عمرشان قواعد شادی دسته جمعی را یاد نگرفته بودند اما چه شادی‌ای می‌کردند. برای نخستین بار در تمام آن دقایقی که فوتبال‌بست‌های ایرانی ورزشگاه کریکت گرانر ملیورن را روی سرشان برداشته بودند در شهرها پرند پر نمی‌زد. تیمی که باید ما را با اختلاف ۱۸ یا ۱۹ گل می‌برد ناگهان زه زده بود و نتیجه را باخته بود. در آن ثانیه‌های آخر بازی که علی دایی از سرآسیمگی سر داور بازی - ساندرو پل - را می‌بوسید و محمد خاکپور پا به پای مهدی مهدوی کیا در ورزشگاه دور افتخار می‌زد و مهدی دادرش و جواد خیابانی رسماً از شادی غش کرده بودند به فاصله چند دقیقه تمام خیابان‌های مملکت در قرق

